

<https://pecritique.com/>

صف‌بندی‌های جهانی در مسئله‌ی فلسطین: نابرابرترین رویارویی تاریخ

نقد اقتصاد سیاسی
بهمن‌ماه ۱۴۰۲

سعید رهنما



Mohammad Ballas - AP

شاید بتوان گفت که نبرد فلسطین - اسرائیل نابرابرترین رویارویی تاریخ است زیرا رویارویی فلسطینی‌ها تنها با دولت اسرائیل و شهرک‌نشین‌های یهودی نیست، بلکه با مجموعه‌ای عظیم از ائتلاف‌های رسمی و غیررسمی و آشکار و پنهان افراد قدرتمند و نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی طاق‌وجفت در سطح جهان است. مقاله‌ی حاضر به این صفت‌بندی و رویارویی می‌پردازد.

در نوشته‌های قبلی به [دلایل ظهور](#) و گسترش صهیونیسم و [ایجاد دولت اسرائیل](#) پرداخته شد و این که چگونه در فرایندی نه‌چندان طولانی اسرائیل به یک قدرت سیاسی، نظامی و اقتصادی فوق‌العاده مهم در منطقه‌ی پرتلاطم و حساس از نظر ژئوپولیتیکی خاورمیانه تبدیل شد. موفقیت اسرائیل بی‌تردید هم نتیجه‌ی اقدام‌های زیرکانه و پیگیر بازیگران سیاسی و مردم آن کشور، در زمینه‌ی ضعف و ناتوانی فزاینده‌ی جنبش فلسطین، و هم نتیجه‌ی مجموعه‌ای از عوامل خارجی و بین‌المللی بوده که در رأس آن سیاست امپریالیستی امریکا قرار داشته است. این که کدام یک از عوامل داخلی و یا خارجی اهمیت بیشتری داشته از بحث ما خارج است، آنچه که مطرح است این است که نقش هیچ یک از دو دسته از عوامل داخلی و خارجی را نمی‌توان انکار کرد.

امپریالیسم امریکا

از زمان استقرار دولت اسرائیل، حفظ امنیت و گسترش نفوذ اسرائیل بخش جدایی‌ناپذیری از سیاست امریکا در خاورمیانه بوده است، سیاستی که به درجات مختلف بخش مهمی از «دکترین» ۱۴ رییس‌جمهور امریکا اعم از دموکرات یا جمهوری‌خواه تاکنون بوده است. با آن که پس از اوج‌گیری جنگ سرد، رهبری امریکا سعی بر نزدیکی با کشورهای عربی و جلوگیری از نفوذ شوروی نیز داشت، اما اولویت اسرائیل برای امریکا هرگز مورد تردید قرار نگرفت. هر زمان هم که اسرائیل از سوی رهبری امریکا تا حدی تحت فشار قرار گرفته، اسرائیل با توسل به دیگر بازوهای حمایتی خود و اعمال فشار از آن طرفه رفته و رهبری امریکا را به‌دنبال سیاست خود کشانده است. جالب آن که هر چند در طول ۷۵ سال، تقریباً تمام رییس‌جمهورهای امریکا بر سر پاره‌ای سیاست‌ها با اسرائیل اختلاف پیدا کردند، اما به‌دلایل متفاوت در هیچ‌یک از

آن موارد نتوانستند قاطعانه در مقابل آن بایستند، و اسرائیل به سیاست‌های مورد نظر خود ادامه داد:

- در زمان پیدایش اسرائیل، ترومن (۱۹۵۳-۱۹۴۷) به‌رغم آن که سیاست جانبدارانه‌ی پرشوری در قبال اسرائیل نداشت، هم به‌خاطر فشار جمهوری خواهان و هم ضرورت وجود یک متحد نیرومند در منطقه، از آن حمایت کرد و از پی‌گیرترین حامیان طرح اکثریت سازمان ملل در تفکیک سرزمین فلسطین و پیدایش اسرائیل و تأیید ضمنی اشغال مناطق فراتر از خط آتش‌بس بود.

- آیزنهاور (۱۹۶۱-۱۹۵۳)، ضمن حمایت بی‌چون‌وچرا از اسرائیل و کمک‌های مالی و نظامی به آن، بیشتر نگران نفوذ شوروی در منطقه و تلاش برای جلب اعراب بود، و سیاست کمک آمریکا به هر کشور عربی را که علیه کمونیسم مبارزه کند در پیش گرفت. او با ترتیب‌دادن کودتای ۲۸ مرداد بر علیه دولت ملی دکتر مصدق و تبدیل ایران به یک پایگاه جدید، زمینه‌ی همکاری بین اسرائیل و حکومت شاه را فراهم آورد. در جریان جنگ سوئز در ۱۹۵۶ از بیانیه‌ی خروج اسرائیل، فرانسه و انگلیس از مناطق اشغالی سینا و کانال سوئز حمایت کرد، تا به شوروی فشار آورد که از مجارستان که به‌تازگی اشغال کرده بود خارج شود.

- کندی (۱۹۶۳-۱۹۶۱) نیز ضمن حمایت کامل از اسرائیل و افزایش فروش اسلحه به آن، سعی کرد که تعادلی بین حمایت از اسرائیل و نزدیکی با اعراب برقرار سازد.

- جانسون (۱۹۶۹-۱۹۶۳) با جنگ شش‌روزه‌ی ۱۹۶۷ و اشغال سرزمین‌های جدید توسط اسرائیل مواجه شد، و در ابتدا از اسرائیل خواست که از مناطق اشغالی عقب‌نشینی کند، اما فشارهای کنگره و لابی اسرائیل او را به عقب‌نشینی وادار کرد.

- نیکسون (۱۹۷۴-۱۹۶۹) ضمن حمایت کامل از اسرائیل، به‌منظور آبرو بخشیدن به انور سادات که پایگاه‌های شوروی را برچیده و به آمریکا نزدیک شده بود، از حمله‌ی غافلگیرکننده‌ی مصر و عقب‌راندن نیروهای اسرائیل از کانال سوئز، در جریان جنگ اکتبر ۱۹۷۳ کاملاً راضی بود، اما در مراحل بعدی جنگ به اسرائیل کمک کرد تا در جریان مذاکرات بعد از جنگ در موقعیت مستحکمی قرار داشته باشد.

- فورد (۱۹۷۷-۱۹۷۴) سیاست‌های حمایت از اسرائیل را ادامه داد.

- کارتر (۱۹۸۱-۱۹۷۷) اسرائیل را برای مذاکره با فلسطینی‌ها و پس‌دادن سرزمین‌های اشغالی بعد از ۱۹۶۷ زیر فشار قرار داد. اما همان‌طور که در نوشته‌ی دیگری اشاره شد، مناخیم بگین که به‌هیچ‌وجه حاضر به پس‌دادن حتی یک وجب از سرزمین‌های اشغالی نبود، برای دفع فشارهای کارتر تلاش او برای صلح اسرائیل با مصر را زیرکانه پذیرفت و قرارداد کمپ دیوید را امضا کرد، و با آن که حتی تمام مفاد آن قرارداد را اجرا نکرد، کارتر نتوانست کاری جز گلابه از پیش ببرد.

- ریگان (۱۹۸۹-۱۹۸۱) قطعاً بزرگ‌ترین حامی اسرائیل در میان رؤسای جمهور امریکا بود، اما هم‌زمان آشکارا با پاره‌ای سیاست‌های اسرائیل مقابله کرد. از زمان ریگان بود که اسرائیل علاوه بر کمک‌های دیگر، رسماً سالی سه میلیارد دلار کمک از امریکا دریافت کرده و می‌کند (حال این رقم به ۴ میلیارد دلار رسیده است)، و امریکا در بسیاری از پروژه‌های اقتصادی اسرائیل نیز شرکت داشت. اما زمانی که اسرائیل رآکتور هسته‌ای عراق را بمباران کرد، امریکا در قطعنامه‌ی شورای امنیت سازمان ملل برعلیه اسرائیل رأی داد، و با الحاق رسمی بلندی‌های جولان به اسرائیل نیز آشکارا مخالفت کرد. در دوران ریگان، اسرائیل به لبنان حمله کرد و رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین از آن جا اخراج شد و به تونس رفت. اسرائیل عملاً امریکا را به جنگ لبنان کشاند و بسیاری از تفنگداران امریکایی کشته شدند. ریگان رسماً با ایجاد دولت فلسطین مخالفت کرد، اما معتقد بود که می‌تواند یک حکومت خودگردان در رابطه با دولت اردن باشد!

- بوش پدر (۱۹۹۳-۱۹۸۹) ضمن حمایت کامل از اسرائیل، اختلاف‌هایی با دولت اسحاق شامیر داشت، از جمله در مورد ادامه‌ی شهرک‌سازی‌های یهودی در مناطق اشغالی. حتی زمانی که اسرائیل به این خواست واقعی نگذاشت وام‌های تضمین‌شده و پرداخت سه میلیارد دلار سالانه به اسرائیل را مشروط به این کرد که این پول‌ها صرف شهرک‌سازی نشود. اما چند ماهی طول نکشید که با آمدن اسحاق رابین این محدودیت برداشته شد و رابین به‌سرعت شهرک‌ها را گسترش داد.

- کلینتون (۲۰۰۱-۱۹۹۳) تلاش عمده‌ای را صرف توافق صلح بین اسرائیل و فلسطین کرد که حاصل آن دو توافق اسلو بود که همان‌طور که در جای دیگر به آن

پرداخته شد، دولت خودگردان فلسطینی را به مثابه یک مستعمره با حاکمان محلی به وجود آورد و در توافق کمپ دیوید هم به رغم همه‌ی جنجال‌ها زمینه‌ی یک طرح دو-دولتی واقعی را ایجاد نکرد. زمانی هم که ایهود باراک از اجرای مفاد توافق طفره رفت، کلینتون جز خشمگین شدن کاری از پیش نبرد.

- بوش پسر (۲۰۰۹-۲۰۰۱) با توجه به حضور نئوکان‌ها (نومحافظه‌کاران) در پست‌های حساس دولتی، از حامیان بی‌چون‌وچرای اسرائیل بود، با این حال با طرح ساختن دیوار بین کرانه‌ی غربی و اسرائیل به‌ویژه در قسمت‌هایی که در زمین‌های فلسطین ساخته می‌شد، مخالفت کرد و در مقابل بی‌اعتنایی اسرائیل بخشی از وام و اعتبار تضمین شده را قطع کرد. بیشترین اختلاف دولت او با اسرائیل زمانی شروع شد که به دنبال حمله‌ی انتحاری حماس و کشته‌شدن اسرائیلی‌ها، شارون شهرهای فلسطینی کرانه‌ی غربی را در سال ۲۰۰۲ محاصره کرد. بوش که نگران حفظ ائتلاف کشورهای عربی در «جنگ علیه تروریسم» بود قاطعانه از شارون خواست که بلافاصله محاصره را خاتمه دهد. اما گروه‌های فشار اسرائیل در واشنگتن آن‌چنان جرج بوش را تحت فشار و حمله قرار دادند که ناچار به عقب‌نشینی شد و شارون را «مرد صلح» خواند! بوش یک طرح بی‌پایه‌ی «نقشه‌ی راه» برای ادامه‌ی مذاکرات صلح نیز به راه انداخت که آن هم تاندازه‌ای به‌خاطر سیاستی که شارون در پیش گرفت، به‌جایی نرسید. شارون برای پرهیز از مذاکره با طرف فلسطینی، به‌طور یک‌طرفه تصمیم به خروج از غزه و برچیدن شهرک‌های یهودی در آن‌جا گرفت - سیاستی که عمده‌تاً برای رفع معضل جمعیتی و محدود ساختن تعداد فلسطینی‌های تحت کنترل اسرائیل اتخاذ شد.

- اواما (۲۰۱۷-۲۰۰۹) در حرف بسیار از فلسطین حمایت کرد، دو کنفرانس صلح هم راه‌انداخت اما کاری از پیش نبرد.

- ترامپ (۲۰۲۰-۲۰۱۷) هر گونه تظاهر و تعارف در مورد اسرائیل را کنار گذاشت و بی‌قیدوشرط از آن حمایت کرد و به حکومت‌های تمامیت‌خواه عرب فشار آورد که عملاً مسئله‌ی فلسطین را فراموش کنند و به «توافق ابراهیم» و همکاری با اسرائیل بپردازند.

- بایدن (-۲۰۲۰) نیز حمایت همه‌جانبه از اسرائیل را به‌طور آشکار به پیش برد. او بلافاصله پس از حمله‌ی ۷ اکتبر حماس به اسرائیل رفت و در کابینه‌ی جنگ اسرائیل شرکت کرد؛ کاری که پیش از او هیچ‌یک از رؤسای جمهور آمریکا نکرده بود. با این حال همان‌طور که می‌بینیم هم‌اکنون نتانیاهو آشکارا در مقابل بایدن ایستاده است. به‌طور کلی رؤسای جمهور و دستگاه رهبری آمریکا چه به‌خاطر حفظ منافع امپریالیسم آمریکا، چه به‌دلایل مذهبی، و چه به‌خاطر گروه‌های فشار که در زیر به آن‌ها اشاره خواهد شد، اسرائیل را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متحدان خود تحت حمایت همه‌جانبه داشته‌اند. البته نیازی به اشاره نیست که بر کنار از آمریکا، دیگر قدرت‌های غرب به‌ویژه بریتانیا و آلمان هم همیشه حامی بی‌چون‌وچرای اسرائیل بوده‌اند. روسیه نیز همیشه دوست و متحد اسرائیل بوده و در زمان شوروی هم به‌رغم کمک‌های تسلیحاتی بسیار وسیع به مصر و سوریه و پاره‌ای دیگر از کشورهای عربی، هرگز در جبهه‌ی مخالف اسرائیل قرار نداشت و در اوایل کار با این توهم که اسرائیل می‌تواند یک پایگاه سوسیالیستی در منطقه ایجاد کند، از مهم‌ترین حامیان اسرائیل بود! در این نوشته تأکید عمده بر پر نفوذترین حامیان اسرائیل در آمریکا، مهم‌ترین متحد اسرائیل است.

صنایع نظامی و گسترش سرمایه‌گذاری

کنترل بر منطقه خاورمیانه، نه‌تنها به‌خاطر اهمیت نفت، بلکه به‌خاطر اهمیت ژئوپلیتیک منطقه برای حفظ منافع آمریکا اهمیت حیاتی دارد. با آن‌که توجه عمده‌ی نظامی آمریکا قبلاً شوروی بوده و هم‌اکنون چین و روسیه است، اما هرگز اهمیت خاورمیانه را دست‌کم نگرفته است. واضح است که تمام درگیری‌های خاورمیانه به اسرائیل مربوط نمی‌شود، اما حضور پرتنش اسرائیل در منطقه و سیاست‌های توسعه‌طلبانه‌ی آن، همیشه عامل مهمی در گسترش صنایع نظامی و «دفاعی» آمریکا بوده است. نه‌تنها خود اسرائیل یکی از مهم‌ترین مصرف‌کنندگان و مشتریان صنایع دفاعی آمریکا بوده - به‌رغم آن‌که خودش امروزه [جزء ده کشور بزرگ](#) صادرکننده‌ی محصولات نظامی جهان است - بلکه کشورهای خاورمیانه نیز بزرگ‌ترین واردکنندگان اسلحه از آمریکا بوده‌اند. سیاست آمریکا حفظ برتری بی‌چون‌وچرای نظامی و دفاعی

اسرائیل است. اسرائیل نه تنها به پیچیده ترین ابزار تعرضی از هواپیماها و بالگردهای جنگی، ناوشکن ها، زیردریایی ها گرفته تا تانک ها، موشک ها، و انواع بمب ها از جمله بمب های «هوشمند» دسترسی دارد، بلکه بیش از هر کشور دیگری در سیستم عظیم اطلاعاتی و جاسوسی امریکا سهیم بوده است. اسرائیل علاوه بر آن که یک قدرت اتمی است، برنامه های تولید سلاح های شیمیایی و بیولوژیک پیچیده ای را نیز بدون امضای کنوانسیون های جهانی، پی گیری کرده است.

از این رو لابی شرکت های بزرگ تولید سلاح مدام کاندیداهایی را برای کنگره و ریاست جمهوری تقویت می کنند که خواهان گسترش تشنج و بالا بردن نیاز به خرید وسایل جنگی در نقاط مختلف جهان از جمله در منطقه ی خاورمیانه باشند. بودجه ی وزارت دفاع امریکا که خود بزرگ ترین استخدام کننده در آن کشور است حدود ۸۰۰ میلیارد دلار است که بیش از ۵۰ درصد آن صرف قراردادهای دفاعی با شرکت ها می شود. ده شرکت بزرگ تسلیحاتی امریکا در زمره ی بزرگ ترین و سودآورترین شرکت های امریکایی و از بزرگ ترین استخدام کنندگان هستند. برای مثال شرکت «لاکهد مارتن» سازنده ی هواپیماهای جنگی، کشتی های جنگی، موشک، راکت و پهپاد، ۱۱۴ هزار کارمند و کارگر دارد؛ شرکت «ریتیان» سازنده ی موشک های هدایت شونده، ۱۷۴ هزار کارگر و کارمند؛ «جنرال داینامیکس» سازنده ی زیر دریایی و ناوشکن ها، ۱۰۰ هزار نفر، و در مجموع بیش از سه ونیم میلیون نفر در صنایع نظامی امریکا مشغول به کارند. اندازه ی بازار صنایع نظامی امریکا بیش از ۶۱۳ میلیارد دلار است. بدون گسترش دائمی این شرکت ها، اقتصاد امریکا دچار مشکل می شود، و گسترش این شرکت ها به جنگ و تنش فزاینده در جهان نیاز دارد و بدون جنگ و درگیری بین کشورها، این شرکت های غول پیکر ورشکسته می شوند. البته همان طور که امریکا مداخله های خود در دیگر نقاط جهان را تحت عنوان فریبنده ی پیشبرد «دموکراسی» طرح می کند، برای فروش اسلحه هم اصطلاح جذاب «سلاح برای صلح» را رایج کرده است!

اما اهمیت نقش صنایع دفاعی در سیاست خارجی امریکا و در رابطه با اسرائیل به این جا ختم نمی شود و مسئله ی مهم تر به سرمایه گذاری خطرپذیر **venture capital**

مربوط می‌شود که متشکل از میلیاردها دلار سرمایه‌ی سرگردان داخلی و خارجی است که در جست‌وجوی فرصت‌های سرمایه‌گذاری در شرکت‌های تازه‌تاسیس «استارت‌آپ» هستند که امکان رشد سریع و سودآوری فراوانی دارند با رشد سریع تکنولوژی و هوش مصنوعی تعداد این شرکت‌ها به سرعت در حال گسترش است، و یکی از سودآورترین بخش‌ها، صنایع نظامی است. با آن که این شرکت‌ها نمی‌توانند جایگزین یا رقیب صنایع اصلی نظامی یا اصطلاحاً «سازندگان تجهیزات اصلی - او.ای.ام.» (OEM) شوند، اما در رشته‌هایی مثل پهپادسازی، تکنولوژی‌های اطلاعاتی، نرم‌افزارها، قطعات الکترونیک و امثال آن بسیار موفق بوده و سرمایه‌های فراوانی را جذب کرده‌اند. هیچ تنظیم و کنترلی از سوی دولت امریکا بر نحوه‌ی عملکرد این سرمایه‌گذاری‌ها نیست، و مالیاتی هم نمی‌پردازند. جالب‌ترین نکته در این است که بخش عظیمی از این سرمایه‌گذاری‌ها از سوی دولت‌ها و به اصطلاح «صندوق‌های سرمایه‌گذاری حکومتی» (Sovereign Wealth Fund) انجام می‌شود که بزرگ‌ترین آن‌ها کشورهای نفت‌خیز عربی هستند. برای نمونه ابوظبی ۸۵۳ میلیارد دلار، کویت ۷۵۰ میلیارد، و عربستان سعودی ۶۵۰ میلیارد در صندوق‌های سرمایه‌گذاری حکومتی سرمایه‌گذاری کرده‌اند، که بخش قابل توجهی از آن در سرمایه‌گذاری‌های خطرپذیر در بخش نظامی به کار گرفته می‌شود. [به گفته‌ی شانا مارشال](#) بخشی از هدف‌های پنهان «توافق ابراهیم» دونالد ترامپ استفاده از این سرمایه‌گذاری‌های دولت‌های عرب در صنایع تکنولوژیک اسرائیل بود، و حتی پس از شکست او در انتخابات، دامادش جرد کوشنر ترتیبی داد که از اعراب و اسرائیل پول جمع کند و در این صنایع نظامی سرمایه‌گذاری کند. (گفتنی است که صنایع تکنولوژیک اسرائیل، عمدتاً نظامی، ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی و ۵۰ درصد صادرات اسرائیل را تشکیل می‌دهد، و شدیداً در جست‌جوی سرمایه‌های جدید بوده و شیوخ عرب با اشتیاق آماده‌ی ورود به آن عرصه بودند که حمله‌ی حماس و جنگ اخیر آن را درهم ریخت، و با شروع جنگ میزان سرمایه‌گذاری در ماه‌های اکتبر-نوامبر ۴۶ درصد به نسبت همین مدت در سال قبل افت کرده است.)

به‌طور خلاصه، صنایع نظامی و صاحبان سرمایه در این بخش از صنعت نفوذ و قدرت زیادی در تعیین سیاست خارجی امریکا و در حمایت از اسرائیل دارند. حمایت از دیکتاتورهای منطقه به‌ویژه از مصر که از بزرگ‌ترین دریافت‌کنندگان کمک‌های

نظامی از امریکا و بخشی از سیاست «سلاح برای صلح» است، نیز در جهت حفظ روابط غیر خصمانه با اسرائیل است. اهمیت صنایع نظامی و صدور محصولات جنگی برای دیگر کشورها، از انگلستان، آلمان، فرانسه، سوئد گرفته تا چین و روسیه نیز نباید فراموش شود؛ بدون جنگ و تنش، سرمایه‌داری جهانی در خطر است!

تشکل‌های جهانی یهودیان صهیونیست

در عرصه‌ی جهانی، عالی‌ترین مرجع سازمانی جنبش صهیونیستی، «سازمان جهانی صهیونیست» (World Zionist Organization -WZO) است که ادامه‌ی کنگره‌ی صهیونیستی هر تسل در ۱۸۹۷ است و در نوشته‌ی دیگری به آن پرداخته‌ام. هر یهودی ۱۸ ساله به بالا حق رأی برای انتخاب نماینده در کنگره‌ی ۵۰۰ نفره‌ی این سازمان را داراست که هر چهار یا پنج سال در اسرائیل تشکیل می‌شود. سی‌وهشتمین کنگره‌ی این سازمان در سال ۲۰۲۲ در اورشلیم برگزار شد. انتخابات کنگره در قالب یک سهمیه‌بندی منطقه‌ای انجام می‌شود؛ ۳۸ درصد از اسرائیل، ۲۹ درصد از امریکا، ۳۳ درصد از بقیه‌ی جهان، به علاوه ۱۰۰ نماینده از سوی سازمان‌های یهودی از جمله «بنای بریت» (Bnai Brith) - یک نهاد فرهنگی با هدف حفظ فرهنگ یهود و مقابله با یهودستیزی که در بیشتر کشورهای جهان و از جمله در دانشگاه‌ها حضور دارد) و «سازمان جهانی زنان صهیونیست» (WIZO)، «فدراسیون جهانی سفاردی» (WSF)، و تعدادی دیگر از تشکل‌های صهیونیستی. سازمان جهانی صهیونیست یک بخش بزرگ شهرک‌نشینی نیز دارد که برای شهرک‌نشین‌های یهودی پول جمع می‌کند. تشکل مهم دیگری که به‌نوعی بازوی عملیاتی سازمان جهانی صهیونیستی است، «آژانس یهود» (Jewish Agency) است که از ۱۹۲۹ ایجاد شده و وظیفه‌ی اصلی آن تسهیل مهاجرت یهودیان به اسرائیل و اسکان دادن آن‌ها است و به‌گفته‌ی خودشان تا کنون بیش از سه میلیون یهودی را انتقال داده است.

لابی و تشکل‌های یهودیان امریکا

یهودیان امریکا که بعد از اسرائیل بزرگ‌ترین جمعیت یهودی در جهان‌اند، درصد بسیار کوچکی از جمعیت امریکا را تشکیل می‌دهند - در سال ۲۰۲۳ جمعیت یهودیان امریکا حدود شش میلیون و سیصد هزار نفر تخمین زده می‌شود - اما به‌خاطر موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی و ارتباطی و نیز متشکل‌بودن، از مهم‌ترین و با نفوذترین اقلیت‌های امریکا هستند. همان‌طور که جان میشرایمر و استیفن والت در کتاب بسیار بااهمیت خود، [لابی اسرائیل و سیاست خارجی امریکا](#) اشاره می‌کنند، اصطلاحی که بسیاری تحت عنوان «لابی یهودی» به‌کار می‌گیرند دقیق و درست نیست، چون تمام یهودیان امریکا نظر یکسانی در مورد اسرائیل ندارند. آنها به یک نظرسنجی در سال ۲۰۰۴ اشاره می‌کنند که نشان می‌دهد که ۳۶ درصد یهودیان امریکایی خود را وابسته به اسرائیل نمی‌دانستند. در آغاز جنبش صهیونیستی نیز، همان‌طور که در نوشته‌ی دیگری اشاره شد، بسیاری از یهودیان امریکا حمایت چندانی از آن نداشتند، اما بعد از جنایات هولوکاست نظرشان تغییر کرد، هرچند که پس از ایجاد دولت اسرائیل نیز تلاشی جدی برای مهاجرت از امریکا به اسرائیل صورت نگرفت. استیو روزنتال در «[ناسیونالیسم از راه دور](#)» طرح می‌کند که پاره‌ای از یهودیان سکولار امریکایی که از جنبه‌های دست‌وپاگیر مذهبی پرهیز می‌کردند، اما مایل به حفظ فرهنگ یهودی بودند، یهودیت خود را به یک دولت سکولار یهودی در هزاران مایل فراسوی دریاها پیوند زدند.

با این حال، علی‌رغم اختلاف‌نظرها، اکثریت یهودیان امریکایی که حامی بی‌قید و شرط اسرائیل‌اند، نقش تعیین‌کننده و نفوذ فوق‌العاده‌ای در جلب حمایت دولت امریکا از اسرائیل داشته‌اند. مهم‌ترین مکانیسم این کار ایجاد تشکل‌های گوناگون و تأثیرگذاری بر جامعه‌ی مدنی و بر سیاست‌مداران امریکایی بوده است. *سالنامه‌ی یهودیان/ امریکا* از ۸۹ تشکل یهودی در امریکا نام می‌برد. تشکل سراسری «کنفرانس پرزیدنت‌های سازمان‌های عمده‌ی یهودیان امریکایی» (CoP) متشکل از ۵۲ سازمان مختلف است.

معروف‌ترین و قدرتمندترین تشکل «کمیته‌ی امور عمومی اسرائیلی-آمریکایی - آپی‌ک» (AIPAC) است. این تشکل لابی اصلی یهودیان آمریکایی در رابطه با نمایندگان کنگره و دولت امریکا است که از سال ۱۹۵۳ به وجود آمد. در نظام سیاسی امریکا که انتخاب‌شدن در مجالس قانون‌گذاری و ریاست‌جمهوری به میلیون‌ها دلار نیاز دارد، آپی‌ک نقش بسیار مهمی در انتخاب نمایندگان و اعضای سنا و جلوگیری از انتخاب منتقدان اسرائیل ایفا می‌کند، و هر ساله میلیون‌ها دلار جمع‌آوری و صرف تبلیغات به نفع کاندیداهای موردنظر خود می‌کند. آپی‌ک آنقدر بانفوذ است که به‌قولی، هر یک از اعضای کنگره‌ی امریکا هنگام رأی‌دادن در مسائلی که مستقیم یا غیر مستقیم به اسرائیل مربوط می‌شود، نگران این است که عکس‌العمل آپی‌ک چه خواهد بود. آپی‌ک از مهم‌ترین لابی‌های سیاسی امریکا است و بعد از لابی «جامعه‌ی بازنشستگان امریکا» که ۳۵ میلیون عضو دارد، مهم‌ترین لابی، حتی مهم‌تر از لابی معروف «جامعه‌ی ملی تفنگ» است. در امریکا قانونی به نام «قانون ثبت فعالیت برای یک کشور خارجی» وجود دارد که هر فرد یا نهادی که به نفع یک دولت خارجی فعالیت کند، باید رسماً خود را به ثبت رساند و فعالیت‌هایش آشکار باشد. اما این قانون شامل آپی‌ک نمی‌شود! در سیستم انتخاباتی امریکا «کمیته‌های اقدام سیاسی» (PAC) سازمان‌های معاف از مالیات هستند که اجازه دارند برای کاندیدای خاصی یا برعلیه کاندیدایی پول جمع‌آوری و خرج کنند، و اسرائیل انواع «پک»ها یا «آپریک»ها را داراست.

علاوه بر آپی‌ک سازمان‌های بسیار مهم دیگر یهودیان امریکا رسماً و مستقیماً در رابطه با اسرائیل و جلب حمایت دولت و مردم امریکا فعالیت دارند که پاره‌ای از مهم‌ترین آنها با عطف به میسرشایمر قرار زیرند. «سازمان صهیونیست امریکا» (ZOA)، «انستیتو یهودی امور امنیت ملی» (JISNA)، «شورای یهودی امور عمومی» (JCPA)، «مجمع سیاست‌گذاری اسرائیل» (IPF)، «مجمع خاورمیانه» (MEF)، «انستیتو واشنگتن برای سیاست خاورمیانه» (WINEP)، «اتحادیه‌ی ضد افترا» (ADL)، «مرکز مذهبی یهودیت زفرم»، «دوستان آمریکایی لیکود»، «کمیته‌ی یهودیان آمریکایی»، «آمریکایی‌ها برای یک اسرائیل امن»، «بنیاد آموزشی امریکا اسرائیل». (نام کامل آنها و دیگر نهادهای مهم طرفدار اسرائیل به انگلیسی در پی‌نوشت آمده است).^۱

تشکل مهم دیگری متفاوت از آپیک توسط گروهی از یهودیان لیبرال امریکایی از سال ۲۰۰۸ به وجود آمد که ضمن حمایت از اسرائیل، سیاست تأکید بر صلح بین اسرائیل و فلسطین را دنبال می‌کند و پیرو سیاست دو دولت است. آن‌ها نام «جی استریت» (J Street) را برای خود انتخاب کردند. در واشنگتن اسامی خیابان‌ها الفبایی است، و در آن جا خیابان «J» وجود ندارد، و اغلب لابی‌های بزرگ از جمله آپیک هم در خیابان حرف هم‌جوار «K» قرار دارند. این گروه چه در نظر و در عمل با آپیک متفاوت است. جریان‌ات راست‌تر با تلاش‌های یهودیان لیبرال و میانه‌رو سخت مخالفند. در کتاب *لابی/اسرائیل* به موردی اشاره می‌شود که در اواسط دهه‌ی هفتاد میلادی گروهی از یهودیان امریکایی سازمان جدیدی را تحت عنوان «بریرا» یعنی بدیل ایجاد کردند و خواستار خروج اسرائیل از مناطق اشغالی بعد از ۱۹۶۷ شدند، و تماس‌هایی را نیز با فلسطینی‌ها برقرار کردند، اما سخت مورد حمله‌ی جریان‌ات تندرو یهودی از جمله آپیک قرار گرفتند و کمیته‌های محلی مانع ورود آن‌ها به جلسات شدند. بسیاری نمونه‌های دیگر از جلوگیری از فعالیت‌های یهودیان مترقی مطرح بوده است.

نئوکان‌ها، و اندیشکده‌های طرفدار اسرائیل

نومحافظه کاران یا نئوکان‌ها که هم‌زمان با گسترش نولیبرالیسم از دهه‌ی ۱۹۷۰ در سیاست و جامعه‌ی امریکا نقش بسیار مهمی یافته بودند، بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر نفوذ فوق‌العاده‌ای کسب کردند. در مورد سیاست خارجی رسماً منادی هژمونی بی‌چون و چرای امریکا بر جهان و سرکوب هر نوع رقیب قدرت جهانی شدند، و استفاده از زور و قدرت نظامی برای پیشبرد چنین سیاستی را آشکارا تجویز می‌کردند. بخش قابل توجهی از نئوکان‌ها یهودیان امریکایی هستند. همگی نئوکان‌ها اسرائیل را مهم‌ترین متحد امریکا برای پیشبرد سیاست‌های موردنظرشان می‌دانند. آنها در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی امریکا حضور دارند، و در رسانه‌ها و اندیشکده‌ها فعالیت دارند که عملاً افکار عمومی مردم امریکا را شکل می‌دهند. پاره‌ای از تشکل‌های مهم نشریات بانفوذ خود را دارند، از جمله *نییر ایست ریپورت* وابسته به آپیک، و *امریکن*

زیونیست وابسته به «سازمان صهیونیست امریکا». رسانه‌های مهم دیگری نیز در کنترل آنها قرار دارند. کامنتری، نیویورک سن، ویکلی استاندارد، صفحه‌ی نظرات *وال استریت جورنال*، امریکن اینترپرایز مگزین، نشنال ریویو از آن جمله‌اند. آنها در رادیو و تلویزیون‌های بسیار مهمی نیز حضور دارند. این رسانه‌ها برکنار از رسانه‌هایی است که مسیحیان صهیونیست و طرفدار اسرائیل در اختیار دارند که به آن‌ها اشاره خواهد شد. نقش اساسی آن‌ها در اندیشکده‌های پرنفوذ دست‌راستی نیز بسیار قابل توجه است. قبلاً در نقد کتاب نابغه‌های امریمنی به ایجاد اندیشکده‌های ارتجاعی طاق‌وجفت از سوی جریان‌ات راست، و انتشار مقاله‌ها و برگزاری سمینارها و کنفرانس‌ها، شرکت در برنامه‌های رادیو و تلویزیون برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و جامعه‌ی مدنی و اشاعه‌ی اطلاعات جعلی اجتماعی و اقتصادی و محیط‌زیستی و روابط خارجی توضیح داده شد. ایجاد نهادهای حقوقی دست‌راستی و تربیت و حمایت شبکه‌ی وسیعی از وکلای ارتجاعی برای جلوگیری از اجرای سیاست‌های ترقی‌خواهانه، و استفاده از نفوذ فزاینده در سیستم قضایی از عالی‌ترین تا پایین‌ترین رده، و گماردن قضات ارتجاعی، از دیگر هدف‌های آشکار این اندیشکده‌ها بوده است. نوشته‌ها و مصاحبه‌های انتخاباتی و تبلیغ به نفع کاندیداهای طرفدار اسرائیل و برعلیه کاندیداهای مخالف، از دیگر نقش‌هایی بوده که این اندیشکده‌ها در پیش گرفتند. با آن‌که مدیران این اندیشکده‌ها از گروه‌ها و مذاهب مختلفی تشکیل می‌شد، نقش یهودیان رادیکال در مدیریت آن‌ها بسیار چشمگیر است، و در واقع تمامی آن‌ها، اعم از سکولار، مسیحی و یا یهودی، از طرفداران سرسخت اسرائیل بوده‌اند. از میان انبوه اندیشکده‌های دست‌راستی، می‌توان از «امریکن اینترپرایز اینستیتیوت» (AEI)، «مرکز سیاست‌گذاری امنیتی» (CSP)، «هودسون اینستیتیوت» (Hudson Institute)، «هوور اینستیتیوت» (Hoover Institute)، «بنیاد دفاع از دموکراسی» (FDD)، «انستیتو سیاست خاور نزدیک واشنگتن» (WINEP)، «پروژه برای قرن جدید امریکایی» (PNAC)، و بسیاری دیگر که در مقاله‌ی مورد اشاره به آن‌ها پرداخته‌ام.

کنترل دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی

یکی از مهم‌ترین عرصه‌های فعالیت جریان‌ات طرفدار اسرائیل در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی بوده است. بسیاری از افراد بانفوذ طرفدار اسرائیل، چه به‌خاطر اعتبار اجتماعی یا علمی و چه به‌خاطر کمک‌های مالی به دانشگاه‌ها عضو هیئت امنای دانشگاه‌های معتبر امریکا و کانادا و دیگر کشورها هستند و در این موقعیت پرنفوذ در جهت‌دهی سیاست‌ها نقش دارند. البته به‌دلیل اهمیت آزادی‌های آکادمیک در این دانشگاه‌ها، نحوه‌ی کار کرد آن‌ها با ظرافت‌های بیشتری همراه بوده است. فعالیت‌های این جریان‌ات در دانشگاه‌ها عمدتاً از دوران توافق‌های اسلو و بعد از آن شدت گرفت. آیینک هزینه‌های زیادی را صرف تعلیم دانشجویان طرفدار اسرائیل و راه‌های مقابله با دانشجویان و استادان طرفدار فلسطین کرد، و جلسات و سفرهای متعددی را برای این کار ترتیب داد. «اتحادیه‌ی ضد افترا» نیز شروع به پرونده‌سازی برای استادان منتقد اسرائیل نمود.

در سال ۲۰۰۲، دانیل پایپس یکی از تندروترین فعالان طرفدار اسرائیل، پروژه‌ی جدیدی را تحت عنوان «کمپس واچ» (Campus Watch) راه‌اندازی کرد که در رابطه با بحث‌ها و فعالیت‌های مربوط به اسرائیل، نقش پلیس فکری را ایفا می‌کند. این پروژه دانشجویان طرفدار اسرائیل را تشویق می‌کند که در رابطه با استادانی که به‌نظر می‌آید منتقد اسرائیل‌اند اطلاعات جمع‌آوری کنند، آن‌ها را به‌عنوان استادان یهودی‌ستیز معرفی می‌کند و به شیوه‌های گوناگون آن‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد. استادانی که در این فهرست قرار می‌گیرند، دانشجویان یهودی از انتخاب درس‌های آن‌ها منع می‌شوند. اگر آن درس را هم انتخاب کنند، مرتب در کلاس مسئله ایجاد و از استاد شکایت می‌کنند. از این طریق تعداد روزافزونی از استادان درس خاورمیانه در دانشگاه‌های مختلف (از جمله خودم) در این فهرست قرار گرفتند.

جریان‌ات طرفدار اسرائیل از طریق اعضای کنگره به دولت فشار آوردند که کمک‌های مالی تحقیقاتی «شورای پژوهش‌های ملی» به مؤسسات مطالعات خاورمیانه را که دوست اسرائیل نیستند، قطع کند. از سوی دیگر طرفداران اسرائیل کمک‌های مالی بسیاری را برای ایجاد برنامه‌های جدید مطالعات اسرائیل در دانشگاه‌های مهم

امریکا و نیز تقویت صدها بخش مطالعات یهودی موجود تدارک دیدند. علاوه بر این برنامه‌های متعددی برای سفر به اسرائیل و «تورهای مطالعاتی» ترتیب داده می‌شود و مبلغان جدیدی برای اسرائیل تربیت می‌شوند.

اوانجلیست‌ها، صهیونیست‌های مسیحی

شاید بتوان گفت که مهم‌ترین و قدرتمندترین متحدین اسرائیل در امریکا بنیادگرایان مسیحی اوانجلیست هستند. اگر یهودیان امریکا از نظر تعداد اقلیت کوچکی هستند، اوانجلیست‌ها بیش از ۴۰ میلیون تخمین زده می‌شوند. اوانجلیست در اصل عنوانی است که به چهار روایت‌کننده‌ی انجیل اشاره داشت، و امروزه به کشیش‌ها، واعظ‌ها و مبلغین بنیادگرای پروتستان مسیحی و پیروان آن‌ها اطلاق می‌شود. این‌ها به «آرماگدون»، نبرد نهایی نیکی و بدی و بازگشت مسیح و برقراری حکومت هزارساله‌اش باور دارند، که یکی از پیش‌شرط‌های آن طبق روایت انجیل بازگشت یهودیان به ارض موعود است. با آن‌که تفاوت‌هایی بین گرایش‌های مختلف آن وجود دارد که از بحث حاضر خارج است، در دیدگاه اصلی با هم توافق دارند. این‌ها به عنوان dispensationalist شناخته می‌شوند، که به دوران‌های نظام‌های مذهبی از آغاز تا آخرالزمان اشاره دارد؛ از جمله آن که یهودیان دوران مذهبی خود را داشتند و با آمدن مسیح دوران‌شان به پایان رسیده، اما هنوز نقش بسیار مهمی را برعهده دارند که باید در لحظات بازگشت دوباره‌ی مسیح به انجام رسانند. از نظر اینان هر دو نهاد اصلی مسیحیت، یعنی انجیل و کلیسا دچار مشکل بوده و در هر دو تجدیدنظر کرده‌اند. دوایت مودی، اوانجلیست امریکایی به‌جای کلیسا، که آن را منحرف شده می‌دانست، «[انستیتو کتاب مقدس](#)» (Bible Institute) را ایجاد کرد. دیگر اوانجلیست امریکایی، ساپروس اسکوفیلد، انجیل را شرح‌نویسی و مردم‌پسند کرد و در جاهایی که لازم دید مورد باز نویسی قرار داد و [انجیل مرجع اسکوفیلد](#) را تنظیم کرد، که به کتاب مقدس تبدیل شد. صدها انستیتو کتاب مقدس با بیش از صد هزار دانشجو به‌وجود آمد، که بعداً به «بایبل کالج» تغییر نام دادند. پایگاه اصلی بنیادگرایان مسیحی اوانجلیست در دالاس تگزاس است و [مدرسه‌ی مذهبی دالاس](#) (Dalas Seminary School) نقش واتیکان

برای کاتولیک‌ها و یا قم برای شیعیان را ایفا می‌کند، و در چند ایالت هم پردیس‌های جداگانه‌ای دارد.

هم‌اکنون نزدیک به ۶۰۰ کالج مسیحی در آمریکا وجود دارد که بیش از نیمی از آن‌ها کالج‌های اوانجلیست هستند. مهم‌ترین و بزرگ‌ترین این مراکز آموزش مذهبی [دانشگاه لیبرتی](#) در ویرجینیا است که جری فالول اوانجلیست تلویزیونی با میلیون‌ها بیننده آن را ایجاد کرد. این دانشگاه هم‌اکنون ۹۶ هزار دانشجو دارد، و موقوفات آن ۱،۷ میلیارد دلار است.

اوانجلیست‌ها با امکانات بسیار وسیع رسانه‌ای و ثروت بی‌کرانی که از پیروان ناآگاه و خرافی خود به‌دست آورده‌اند، روزبه‌روز قدرتمندتر شدند. نفوذ آن‌ها در سیاست به‌حدی رسید که جری فالول سازمان سیاسی «اکثریت معنوی» (moral majority) را به‌وجود آورد و راست افراطی را در سیاست آمریکا بسیار تقویت کرد. زمانی که اسرائیل در ۱۹۶۷ سرزمین‌های اشغالی از جمله اورشلیم شرقی یا بیت‌المقدس را اشغال کرد، اوانجلیست‌های امریکایی سخت به هیجان آمدند و اعلام کردند که پس از ۲۰۰۰ سال یهودیان تمام اورشلیم را در اختیار دارند و زمینه‌ی بازگشت مسیح فراهم می‌آید. آنها بر ضرورت حمایت و تقویت اسرائیل برای حفظ مناطق اشغالی پافشاری کردند، و پاره‌ای اعلام کردند که اگر آن منطقه به‌دست عرب‌های مسلمان بیفتد، مسیح جایی برای بازگشت نخواهد داشت. (به‌طرز می‌توان گفت که می‌ترسیدند عرب‌های مسلمان برای مسیح ویزا صادر نکنند!)

تمام رهبران مهم اوانجلیست از جمله بیلی گراهام، جری فالول، پَت رابرتسون و بعد از آن‌ها آفازاده‌هایشان رابطه‌ی بسیار نزدیکی با نئوکان‌ها و با اسرائیل داشتند. فالول نزدیک‌ترین دوست حزب لیکود بود و در ۱۹۸۰، مناخیم بگین مدال جابوتینسکی، بالاترین مدال اسرائیل، را به او داد. حزب لیکود هواپیمای جت خصوصی به او هدیه داد، و تعمیرات آن را اسرائیلی‌ها انجام می‌دادند. زمانی که کلینتون به نتانیاهو فشار می‌آورد که سازش‌هایی را در مقابل دولت خودگردان فلسطین از خود نشان دهد، نتانیاهو به آمریکا آمد و با فالول ملاقات کرد. فالول برای او یک جلسه‌ی سخنرانی متشکل از یک‌هزار نفر از رهبران بنیادگرا ترتیب داد، و آن‌ها با هزاران کشیش

اوانجلیست تماس گرفتند تا در موعظه‌های خود از کلیتتون انتقاد کنند، و به این ترتیب او را وادار به عقب‌نشینی کردند. زمانی که پَت رابرتسون، بنیادگرای اوانجلیست امریکایی درگذشت، دانی دانون سفیر اسرائیل در سازمان ملل (همان که تورات را بلند کرد و گفت این سند مالکیت ماست)، در روزنامه‌ی *جرورالم* پست به‌یاد «دوست واقعی اسرائیل» نوشت که حمایت رابرتسون از اسرائیل فراتر از سیاست بود و ریشه در اعتقادات عمیق مذهبی داشت و حضور یهودیان در اسرائیل را تحقق وعده‌ی الهی می‌دانست.

بنیادگرایان اوانجلیست، علاوه بر جلسات خود در شبه‌کلیساها و نهادهای مذهبی خود، رسانه‌های پرنفوذی را تحت کنترل دارند و میلیون‌ها پیروان خود را در جهت سیاست‌های خود، که حمایت از اسرائیل یکی از مهم‌ترین آن‌هاست، هدایت می‌کنند. رسانه‌های *Blaze TV*، *CBN News*، *God TV* و *TBNUSA* از آن نمونه‌اند. به‌علاوه انواع تشکل‌های طرفداری از اسرائیل به‌وجود آمده، از جمله مسیحیان متحد برای اسرائیل (CUFI)، کنفرانس رهبران مسیحی برای اسرائیل، دوستان مسیحی جماعت‌های اسرائیلی (CFIC)، ائتلاف متحد برای اسرائیل (UCI)، کمیته‌ی عمومی مسیحی برای اسرائیل (CIPAC)، و بسیاری دیگر. طرفه آن‌که همین حامیان سینه‌چاک اسرائیل خود از یهودستیزترین‌ها هستند. بسیاری‌شان معتقدند که یهودیان در کشتن مسیح دست داشتند؛ پاره‌ای از رهبران آن قبلاً اعلام کرده بودند که هولوکاست تنبیه یهودیان بود که در کتاب مقدس به آن اشاره شده؛ بیلی گراهام از مهم‌ترین رهبران اوانجلیست رسماً بر این باور بود که «ضد مسیح، آنتی کرایست (دجال)» که به روایت انجیل قبل از بازگشت دوباره‌ی مسیح، ظاهر می‌شود، یک یهودی است. اما همه به‌خاطر نقشی که یهودیان در بازگشت مسیح دارند - نقشی بسیار دراماتیک که پس از آمدن مسیح یا باید به او ایمان آورند و یا نابود شوند - مورد حمایت بنیادگرایان مسیحی قرار گرفته‌اند.

به‌طور خلاصه، مجموعه‌ای از نهادهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی و رسانه‌های متعدد آن‌ها و ده‌ها میلیون پیروان دست‌راستی، بر سیاست‌های امریکا و انتخاب رهبران سیاسی در سه قوه‌ی مقننه، مجریه و قضاییه‌ی امریکا تأثیر می‌گذارند،

و جریانات دست‌راستی اسرائیل با خیال راحت دو سیاست اصلی صهیونیسم را که در نوشته‌ی قبلی به آن پرداختم، یعنی جایگزینی جمعیت و سلب مالکیت و تصاحب زمین، به پیش می‌برد. دیگر بازیگران این صف‌بندی جهانی، از جمله کشورهای قدرتمند اروپایی را نباید از یاد بریم. دولت‌های عربی و کشورهای اسلامی را نیز که همگی نظام‌های غیردموکراتیک و نگران حفظ موقعیت سیاسی و اقتصادی خود هستند، و حتی بخشی از فلسطینی‌ها را باید به درجات مختلف در همین صف‌بندی قرار داد. هر زمان هم که در ظاهر از فلسطین دفاع کردند، بیشتر قصد سوءاستفاده از آن برای پیشبرد سیاست خودشان داشتند.

آن سوی صف‌بندی جهانی؛ طرف فلسطینی

در مقابل صف‌بندی سهمگین بالا، مردم و جنبش فلسطین قرار دارد که اگرچه از حمایت نیروهای مترقی جهان برخوردارند؛ اما می‌توان گفت که با نابرابرترین رویارویی تاریخ مواجه‌اند. مردم فلسطین در سخت‌ترین شرایط «آزاده‌ی آهنین» خود را در مقابل «دیوار آهنین» صهیونیست‌ها حفظ کرده، اما به‌شدت تضعیف شده‌اند. این واقعیت به‌ویژه در مورد نیروهای مترقی و سکولار فلسطینی صادق است، که به‌جای آن‌ها از یک‌سو یک نیروی بنیادگرای مذهبی که قصد استقرار یک حکومت اسلامی در مرزهای قبل از ۱۹۴۸ را در سر می‌پروراند، در رأس جنبش قرار گرفته، و از سوی دیگر با یک دولت خودگردان بی‌مایه، سازشکار و فاسد روبه‌رو هستند.

نیروهای مترقی جهانی حمایت معنوی از جنبش فلسطین را دریغ نکرده‌اند. تظاهرات وسیع کنونی در سراسر جهان به‌نفع مردم فلسطین و برعلیه دولت راست‌گرای افراطی اسرائیل و سازمان‌دادن جنبش‌هایی نظیر جنبش تحریم و سلب سرمایه‌گذاری در اسرائیل (BDS) از این جمله‌اند. اما این حمایت‌های عمدتاً معنوی به‌هیچ‌وجه کافی نیست، و باید به‌شکل سازمان‌یافته‌ای مادیت پیدا کند. جنبش فلسطین علاوه بر مقابله‌های رودررو با دولت ارتجاعی و با شهرک‌نشین‌ها، نیاز به یک کمپین تبلیغاتی برای جلب همبستگی سازمان‌یافته در دنیای عرب، در خاورمیانه و دیگر کشورها دارد. در جریان ادامه‌ی جنایات در جنگ اخیر غزه، مردم کشورهای عربی به‌طرز آزاردهنده‌ای

تا حد زیادی شاید عمدتاً به علت سیاست‌های امنیتی سرکوب‌گرانه‌ی دولتی ساکت مانده‌اند، و دولت‌های‌شان هم جز غرولند زدن ظاهری هم‌جهت با سیاست‌های امریکا پیش رفته‌اند. فلسطینی‌ها نیز میلیون‌های زیادی در امریکا و اروپا دارند، که بسیاری از آنها تنها به ساختن ویلاهای تابستانی شیک برای خودشان در پاره‌ای دهات فلسطین اکتفا می‌کنند. درست است جنبش فلسطین نه امکانات مالی و نه رسانه‌ای صهیونیست‌ها را دارد، اما می‌تواند از نحوه‌ی سازمان‌دهی صهیونیست‌ها و شیوه‌های آنان برای جلب حمایت جمعی درس‌هایی بیاموزد.

در خاتمه، به تصویر کشیدن این رویارویی نابرابر به‌غلط می‌تواند به تبلیغ یأس و پذیرش شکست تلقی شود. اما واقعیت این است که با شناخت دقیق‌تر از دشمن می‌توان استراتژی دقیق‌تری را در پیش گرفت. نیروهای مترقی فلسطینی، به‌رغم همه‌ی مشکلات چاره‌ای جز متشکل شدن و انتخاب یک استراتژی قاطعانه اما واقع‌بینانه برای جلب پایگاه مردمی قوی‌تر در داخل فلسطین، و کسب حمایت نیروهای مترقی درون اسراییل و در دنیای عرب و جهان، ندارند. نهایتاً باید به ظرفیت‌های جنبش فلسطین خوش‌بین و امیدوار بود.

^۱تشکل‌های جهانی صهیونیستی:

- World Zionist Organization, (WZO)
 - Jewish Agency
 - World Sephardi Federation, (WSF)
 - Women's International Zionist Organization, (WIZO)
- تشکل‌های یهودیان صهیونیست در امریکا:
- Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations, (CoP)
 - American Israel Public Affairs Committee, (AIPAC) *Near* و *East Report* مجله‌ی آن
 - Zionist Organization of America, (ZOA), *American Zionist* و مجله‌ی آن
 - Jewish Institute for National Security Affairs, (JISNA)
 - Jewish Council of Public Affairs, JCPA, formerly NJCRAC
 - Israel Policy Forum, (IPF)
 - Middle East Forum (MEF)

-
- The Washington Institute for Near East Policy, (WINEP)
 - Anti-Defamation League, (ADL)
 - Religious Action Center of Reform Judaism,
 - American Friends of Likud,
 - American Jewish Committee,
 - Americans for a Safe Israel,
 - American Israel Education Foundation.

اندیشکده‌های طرفدار اسرائیل در امریکا:

- American Enterprise Institute, (AEI)
- Center for Security Policy, (CSP)
- Hudson Institute
- Hoover Institute
- The Foundation for Defense of Democracy, (FDD)
- The Project for a New American Century, (PNAC)
- Washington Institute for Near East Policy, (WINEP)

تشکل‌های مسیحی اوانجلیست طرفدار اسرائیل در امریکا:

- Christians United for Israel, (CUFI)
- The National Christian Leadership Conference for Israel
- The Unity Coalition for Israel
- Christian Friends of Israeli Communities, (CFIC)
- The Christian Israel Public Action Committee
- The International Christian Embassy Jerusalem, (ICEJ)
- International Fellowship of Christians and Jews, (IFCJ)